

هویت ملی از دیدگاه استاد مطهری

قدرت‌الله قربانی*

چکیده:

هویت ملی، مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به عوامل و عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه کننده در سطح یک کشور، به‌عنوان یک واحد سیاسی، است. هویت ملی دارای عناصر سازنده‌ی گوناگونی چون ارزش‌های ملی، دینی، فرهنگی، جامعه‌ای، انسانی، و در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، زبانی و غیره است.

هویت ملی ایرانی نیز به انحاء مختلف، دارای ابعاد و عناصر فوق هستند؛ اما مهم‌ترین مسایل آن، وجود دو عنصر اسلامیت و ایرانیت و تأثیرپذیری آن از فرهنگ غربی است. لذا، در تاریخ معاصر ایران، چالش و بحران در عناصر هویت ملی ایرانی در این دو مؤلفه‌ی اساسی و رابطه‌ی آن با فرهنگ غربی بود.

استاد مطهری، به‌عنوان یک روشنفکر دینی و آسیب‌شناس مذهبی، که دردهای جامعه را از زاویه‌ی دینی مورد شناسایی و ارزیابی قرار می‌داد، به طرح دیدگاه‌هایی درباره‌ی هویت ایرانی پرداخته و از میان عناصر متفاوتی که به هویت ایرانی شکل داده است، به مذهب اولویت و اصالت بخشیده و عواملی چون جغرافیا، نژاد، زبان، سنن، فرهنگ و سایر عناصر هویتی را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داده است.

از نظر ایشان مهم‌ترین عامل هویت‌یابی ایرانیان، گرایش آنان به دین اسلام می‌باشد، چرا که اسلام بواسطه خصوصیات معنوی خود، توانست به ایرانیان هویت جدیدی اعطا کند و به ایرانی بودن نیز معنای جدیدی بدهد.

کلیدواژه‌ها: هویت فردی، هویت ملی، هویت ملی ایرانی، ملیت

تاریخ معاصر ایران را می‌توان تاریخ چالش هویت ملی دانست؛ زیرا از دوران قاجار به بعد، بالاخص در نهضت مشروطیت، هویت ملی ایرانیان تحت تأثیر ورود اندیشه‌های جدید غربی و رشد ملی‌گرایی با چالش‌ها و بحران‌های مهمی روبه‌رو شد. بنابراین، یکی از مسایل مهم جامعه و تاریخ ایران، حتی در طول ۲۵۰۰ سال گذشته، حفظ هویت ایرانی در تقابل با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر بود. این مسأله در دوران معاصر، به خصوص در عصر پهلوی و آستانه‌ی انقلاب اسلامی، شکل خاص خود را داشته است که از آن به بحران هویت یا چالش‌های هویت ملی تعبیر می‌شود.

استاد مرتضی مطهری، به‌عنوان یکی از اندیشمندان و روشنفکران عصر پهلوی دوم و دوران شکل‌گیری انقلاب اسلامی، به‌طور یقین با مسأله‌ی هویت ملی سروکار داشت و آن را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد. مطهری نیز مثل برخی دیگر از اندیشمندان، بحران موجود در هویت ملی معاصر ایرانیان را در ربط اسلامیت، ایرانیت و تجدد غربی می‌دانست؛ و لذا، به دنبال آن بود که تأثیر متقابل و اهمیت هر یک از این عناصر و مؤلفه‌ها را بیان نماید. کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» نشان دهنده‌ی دغدغه‌ی بزرگ مطهری به مقوله‌ی هویت ملی ایرانی در عصر حاضر است.

این مقاله ضمن پرداختن به ابعاد هویت، هویت ملی و ابعاد گوناگون آن را در مورد عنصر ایرانی بعد از اسلام تا عصر حاضر مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و بدین منظور پاسخ به پرسش‌های ذیل را ضروری می‌داند:

- ۱- فضای فکری دوران زندگی استاد مطهری درباره‌ی مقوله‌ی هویت ملی ایرانی چه‌گونه بود؟
- ۲- از دیدگاه مطهری، هویت ملی از جنبه‌ی فردی و جمعی چه ویژگی‌هایی داشت؟
- ۳- هویت ملی مطلوب مطهری چه بود؟

الف) مباحث نظری

۱- هویت؛ تعریف و دیدگاه‌ها

هویت^۱ در معنای لغوی؛ یعنی، حقیقت و ماهیت چیزی؛ یا هویت پاسخ به سؤال چه کسی بودن و چه‌گونه بودن است. در تعریف فلسفی: هویت همان حقیقت جزئیته

است «الحقیقه تسمی هویه، یعنی هرگاه ماهیت با تشخیص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند»، و لذا، می‌توان گفت هویت تشخیص ماهیت در خارج است (کرجی، ۱۳۷۵: ۲۶۵ و ۲۶۶). در تعریف دیگر: هویت عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، زیستی و تاریخی همسان، که به رسایی و روایی، بر ماهیت یا ذات گروه به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن با یکدیگر دلالت کند، و آنان را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها متمایز سازد (الطایبی، ۱۳۷۸: ۱۳۹). در تعریف هویت، یکی از متغیرهایی که لازمه‌ی اساسی آن است «غیر»^۲ می‌باشد. هویت را نمی‌توان تعریف کرد، مگر این‌که تعریف و حدود «غیر» مشخص شود. به عبارت دیگر: هویت زمانی ظهور می‌یابد، که انسان با غیرمواجه شود، و این غیرعبارت است از جامعه‌ی دیگر، طرز تفکرهای مختلف و نقش‌های جدیدی که سازنده‌ی هویت او هستند. لذا، در تعریف دیگری از هویت، گفته می‌شود: هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه هویت به مثابه‌ی یک پدیده‌ی سیال و چند وجهی، حاصل فرایند مستمر تاریخی است، که تحت تأثیر شرایط محیطی، همواره در حال تغییر است. بنابراین، ملاحظه می‌شود در تعریف هویت، متغیرهایی چون: تمایز، تشخیص، سیالیت، غیر و ماهیت خارجی، نقشی اساسی دارند.

با توجه به تعریف هویت، اگر نتوان برای هستی یک پدیده، محدوده هویتی تعیین کرد، آن‌گاه، می‌توان از بحران هویت صحبت به میان آورد و هرگاه شناسایی «غیر»، به دلیل عدم صراحت مؤلفه‌های هویتی «خود»، تمایز از «غیر» امکان‌پذیر نباشد، در این صورت، هستی دچار بی‌هویتی یا بحران هویت می‌شود.

درباره‌ی هویت سه دیدگاه عمده وجود دارد:

۱- جوهرگرایی ۲- ساختارگرایی ۳- نظریات گفتمانی

در دیدگاه جوهرگرا یا ماهیت‌گرا، هویت‌ها مثل جوهرها ثابت و لایتغیر هستند. در این دیدگاه، هر هویت دارای دو چهره است؛ چهره‌ای زیرین، ثابت و پایدار است؛ و چهره‌ای زبرین که متغیر و سیال است. ساختارگرایان، هویت را بر ساخته‌ای اجتماعی می‌دانند که از جایی نیامده است و انسان‌ها نیز آن را در جایی کشف نکرده‌اند؛ و لذا، در نظر این گروه، هویت ساخته و پرداخته‌ی شرایط اجتماعی انسان‌هاست. در نظریات



گفتمانی، هویت‌ها دست‌آورد گفتمان‌ها هستند. مقولات اجتماعی هم ساخته و پرداخته‌ی گفتمان‌هایند؛ و لذا، واقعیات اجتماعی در گفتمان‌ها زاده می‌شوند و شکل می‌گیرند، و چون گفتمان‌ها سیال هستند. هویت‌ها هم می‌توانند سیال، متغیر و دگرگون باشند؛ و می‌توان گفت هر انسانی استعداد برخورداری از چند هویت را دارد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۷ و ۱۸).

بنابراین، با توجه به نگرش‌های مختلف نسبت به مقوله‌ی هویت، ساختار هویت انسانی هم شکل خاص خود را پیدا می‌کند. در نظر برخی از فلاسفه، هویت انسانی دارای دو مؤلفه‌ی اساسی است: رابطه با دیگران و رابطه با خود. رابطه با دیگران، از نوع رابطه‌ی گفتمانی است که در تعاملات زبانی، به معنای گسترده، شکل می‌گیرد و رابطه با خود، در ارتباط با زندگی شخصی و سعادت فردی است. هر یک از این روابط با توجه به شرایط گوناگون اهمیت و اعتبار خاص خود را دارند (بهشتی، ۱۳۷۹: ۲۳ و ۲۴).

۲- هویت ملی

هویت ملی از مقولاتی است که در قرن بیستم و بعد از شکل‌گیری سیاسی نظام بین‌المللی قالب مفهومی خاص خود را پیدا کرد؛ هر چند که همواره یکی از مشغله‌های ذهنی اندیشمندان ایرانی بوده است.

هویت ملی نیز، مانند هویت، تعاریف مختلفی دارد. در یک تعریف: هویت ملی، همان احساس تعلق و تعهد نسبت به اجتماع ملی و نسبت به کل جامعه در نظر گرفته شده است، و می‌توان گفت هویت ملی به این معناست که افراد یک جامعه، نوعی منشأ مشترک را در خود احساس کنند (یوسفی، ۱۳۷۹: ۲۶ و ۲۷). در تعریفی دیگر: «هویت ملی، مجموعه‌ای از نشانه‌ها و آثار مادی، زیستی، فرهنگی و روانی، است که سبب تفاوت جوامع از یکدیگر می‌شود؛ و لذا، هویت ملی، اصلی‌ترین سنتز و حلقه‌ی ارتباطی بین هویت‌های خاص محلی و هویت‌های عام فراملی است» (حاجیان، ۱۳۷۹: ۱۹۷).

در تعبیری کامل‌تر هویت ملی، مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به عوامل، عناصر و الگوهای هویت‌بخش و یکپارچه‌کننده در سطح یک کشور به‌عنوان یک واحد سیاسی است (ص ۱۹۷).

۳- ابعاد و عناصر سازنده‌ی هویت ملی

همان‌گونه که از تعریف هویت ملی بر می‌آید، این مفهوم دارای عناصر سازنده‌ای می‌باشد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها، می‌توان به ارزش‌های ملی، دینی، جامعه‌ای و انسانی اشاره کرد.

ارزش‌های ملی، تمامی مشترکات فرهنگی اعم از: سرزمین، زبان، نمادهای ملی، سنت‌ها و ادبیات را شامل می‌شود؛ ارزش‌های دینی، تمام مشترکات دینی و فرهنگ دینی را شامل می‌شود؛ ارزش‌های جامعه‌ای، به اصول، قواعد و هنجارهای اجتماعی نظر دارد، و ارزش‌های انسانی، به کلیه اصول و قواعد انسانی، فارغ از هرگونه محدودیت اجتماعی و جغرافیایی برای نوع بشر نظر دارد (زهیری، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

البته در میان اندیشمندان علوم سیاسی، اجتماعی، جغرافیا، تاریخ و غیره، درباره‌ی اصالت هر یک از ارزش‌های فوق نسبت به دیگری اختلاف نظر وجود دارد. در جغرافیا، به سرزمین و تاریخ مشترک؛ در علوم اجتماعی، به زبان و دین مشترک و در علوم سیاسی، به ساختار سیاسی مشترک، ملیت و ملت و جامعه‌ی مدنی تأکید شده است.

هویت ملی در کنار عناصر سازنده‌ی خود، ابعاد: گوناگونی هم دارد که شامل ابعاد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی، زبان و ادبیات می‌شود. هر یک از این ابعاد، در تکوین و تشخیص هویت ملی، اهمیت خاص خود را دارد، بُعد اجتماعی نشان دهنده‌ی تعلق شخص به یک محیط اجتماعی خاص است، که محدوده هویت اجتماعی او را شکل می‌دهد؛ بُعد تاریخی، عبارت است از آگاهی مشترک افراد یک جامعه از گذشته‌ی تاریخی و احساس دل‌بستگی به آن؛ و لذا، احساس هویت تاریخی و هم تاریخی پنداری، پیوند دهنده‌ی نسل‌های مختلف به یکدیگر است که مانع جدا شدن یک نسل از تاریخ‌اش می‌شود (ص ۲۰۱)؛ در حالی که هویت ملی هر ملت، در درجه‌ی نخست زاینده‌ی محیط جغرافیایی آن ملت است؛ زیرا محیط جغرافیایی، تبلور فیزیکی، عینی، ملموس و مشهود هویت ملی به حساب می‌آید.

هویت ملی در بعد سیاسی، در صورتی شکل می‌گیرد که افرادی که از لحاظ فیزیکی و قانونی، عضو یک نظام سیاسی هستند و داخل مرزهای ملی یک کشور زندگی می‌کنند، و موضوع یا مخاطب قوانین آن کشور هستند؛ از لحاظ روانی هم خود را اعضای آن نظام سیاسی بدانند (معمار، ۱۳۷۸).

علی‌رغم تأثیر انکارناپذیر ابعاد فوق در هویت ملی، و با وجود شدت یافتن فرایندهای توسعه و نوسازی، مذهب در تمام ابعاد خود، هم‌چنان منبع مهمی برای



هویت و معنابخشی در جهان متجدد و آشفته به شمار می‌رود. شاخص‌های مهم هویت دینی، شامل: پای‌بندی به جوهر دین و ارزش‌های بنیادین آن؛ دلبستگی جمعی و عمومی به شعایر، مناسک و نهادهای دینی و بالأخره مشارکت و تمایل عملی به ظواهر و آیین‌های مذهبی و دینی می‌شود (روپسینگه، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

بُعد فرهنگی هویت ملی نیز از مهم‌ترین اجزای هویت ملی یک جامعه است که سبب توافق فرهنگی می‌شود؛ زیرا فرهنگ و میراث فرهنگی یک ملت، کلیت زنده و پویای خلاقیت انسانی آن ملت است، که به نحوی خودآگاه یا ناخودآگاه، آن ملت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شاخص‌های مهم این بُعد شامل: آیین‌ها و سنت‌های عام؛ جشن‌ها و اعیاد؛ ارزش‌های سنتی؛ لباس و طرز پوشش؛ معماری بناها و مکان‌ها؛ رسوم؛ عرف و هنرهای ملی و بومی هستند (ورجاوند، ۱۳۷۸: ۶۶ و ۶۷).

زبان نیز، بُعد مهمی از میراث مکتوب هر ملتی است. زبان نه تنها به‌عنوان یک محصول اجتماعی، ابزار و وسیله‌ی ارتباطات به‌شمار می‌رود، بلکه خود به‌عنوان بخشی از متن روابط اجتماعی که در تولید و بازتولید فرهنگ و هویت ویژه‌ی هر جامعه نقش مهمی دارد؛ و لذا، می‌توان گفت زبان یک ملت، نظام معنایی آن ملت است (همتی، ۱۳۷۸: ۱۲۳-۱۰۹).

با توجه به تعاریف مذکور، عناصر سازنده‌ی هویت ملی و ابعاد متفاوت هر کدام، برای هویت ملی کارکردهای خاصی را می‌توان برشمرد. انسجام‌آفرینی و همبستگی ملی؛ ایجاد آگاهی ملی و تعیین سازوکارهای فرهنگ سیاسی از آن جمله‌اند. بهره‌گیری از توانایی‌های نمادین مانند زبان، دین، گذشته تاریخی و منافع مشترک، می‌تواند به همبستگی ملی منجر شود. با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ای که هویت ملی در حوزه‌ی فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد دارد، علاوه بر ایجاد همبستگی و مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی - اجتماعی، نقش عمده‌ای را در قوام و دوام حیات سیاسی یک ملت ایفا می‌کند، و حتی برای تعیین مسیر زندگی جمعی در آینده و اهداف ملی، نقش خاصی را برعهده می‌گیرد.

۴- ملت و ملیت

هویت ملی با مفاهیم دیگری نیز مرتبط است. زمانی می‌توان از هویت ملی یک جمع سخن به میان آورد که قبلاً به ملت تبدیل شده باشند. مفهوم ملت با توجه به ویژگی‌های عینی و مشترک یک جامعه و تصورات ذهنی اعضای آن، تعاریف متعددی

دارد. این واژه گاهی به گروهی از مردم اطلاق شده است، که دارای وحدت زبان یا نژاد یا مذهب یا ترکیبی از آن‌ها باشند، در نظر گروهی دیگر، اعتقادات، منافع مشترک و رخدادهای تاریخی، عوامل مؤثر در ایجاد ملت هستند؛ و لذا، می‌توان گفت ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی نوعی احساس وفاداری و تعلق به ملتی خاص است که برای خود صفات ویژه‌ای قایل بوده، در تلاش برای حفظ منافع ملی و فرهنگ ملی خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند. در این دیدگاه، ملت به گروهی اطلاق می‌شود که خود را دارای پیوندها و علقه‌هایی می‌بیند که این پیوندها و علقه‌ها شرط لازم آن است، اما آگاهی و ادعان به آن پیوند، شرط کافی است (زهیری، ۱۳۸۱: ۳۳).

ب) هویت ملی ایرانی

ایران در منطقه‌ی خاورمیانه پل ارتباطی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلفی چون: هند، چین، مصر، بابل، یونان و روم بوده است. از همین رو در طول تاریخ کهن، این سرزمین شاهد تحولات سیاسی، دینی و نظامی بسیار بوده است که در تعیین هویت ایرانی و تحول آن نقشی اساسی را ایفا کرده‌اند از این میان، گسترش اسلام در ایران و برخورد کشور ما با اندیشه‌های جدید غربی در تحول هویت ملی ما بیش‌ترین تأثیر را داشته است.

هویت ملی ایرانی نیز مانند هویت‌های دیگر، دارای مؤلفه‌های اساسی مخصوص به خود است. بسیاری از اندیشمندان از میان مؤلفه‌هایی چون: زبان، دین، جغرافیا، تاریخ، فرهنگ ملی و غیره، به اصالت زبان به‌عنوان پایه‌ای‌ترین مؤلفه‌ی هویت ایرانی یاد می‌کنند؛ زبانی که علی‌رغم آمیختگی‌هایش با واژگان بیگانه، در طول تاریخ خود را حفظ کرده است. برخی دیگر به تاریخ و سرنوشت مشترک ایرانیان نظر دارند، و تاریخ ایرانیان را به‌عنوان مؤلفه‌ی بنیادی هویت ملی به حساب می‌آورند. طبق نظریه‌ای دیگر، وجود عامل ذهنیت مشترک و وجدان مشترک تاریخی، مهم‌ترین مؤلفه‌ی هویت ملی ایران است (تاجیک، ۱۳۷۹: ۳۵). لذا، به طور کلی در رابطه با هویت ملی ایرانی چهار دیدگاه عمده وجود دارد:

۱- طرفداری از ناسیونالیسم ایرانی در ضدیت با اسلامیت و عرب‌ستیزی، و تلاش برای پالایش زبان فارسی از واژگان عربی و حتی غربی کردن آن.



۲- طرفداری از آموزه‌های مارکسیستی توسط گروه‌های چپ و حزب توده، در این نگرش فرهنگ و هویت ملی تابعی از عنصر زیربنایی اقتصاد است و از این رو مفهوم خلق، جای‌گزین ملت شده است.

۳- دیدگاه طرفدار فرهنگ مشترک که در آن به همبستگی ذاتی و لاینفک میان اسلامیت و ایرانی‌ت توجه خاص می‌شود. از طرفداران این دیدگاه روشنفکران دینی و نیز امام خمینی را می‌توان نام برد (برزگر، ۱۳۷۹: ۱۳۹).

۴- دیدگاه هواداران جریان فکری تجددگرایی که طرفدار تقلید کامل از الگوهای غربی هستند، و هویت ملی را در غربی شدن به تمام معنا می‌دانند.

با تکیه بر عناصر هویت ملی ایرانی، ادوار تاریخ ایران را می‌توان به مقاطع ذیل تقسیم کرد:

۱- دوره باستان

۲- از ورود اسلام تا آغاز صفویه

۳- از آغاز صفویه تا نهضت مشروطیت

۴- از مشروطیت تا ظهور سلسله‌ی پهلوی

۵- دوران سلسله‌ی پهلوی

۶- دوران انقلاب اسلامی

همان‌گونه که ذکر شد، مبنای تقسیم‌بندی فوق آن است که در هر یک از مقاطع زمانی، تعریف هویت ایرانی و مؤلفه‌های آن تغییر می‌یابد؛ در دوره‌ی اول، عناصر اسطوره‌ای دین باستانی، جغرافیا و نظام سیاسی؛ در دوره‌ی دوم، اسلامیت نقش مهمی در هویت ایرانی دارد؛ در دوره‌ی صفوی، با تشکیل دولت ملی، هویت ملی بر عنصر ملیت ایرانی و تشیع متکی می‌شود؛ در دوره‌ی قاجار، با ورود اندیشه‌های غربی و نهضت مشروطیت، هویت ملی ایرانی دچار بحران اساسی می‌شود؛ دوره‌ی پهلوی دوران بازگشت به ایرانی‌ت در مقابل اسلامیت؛ و دوران انقلاب اسلامی، عصر بازگشت به دین است.

از دوران فوق، نهضت مشروطیت و سپس عصر پهلوی دارای اهمیت خاص است؛ عصر پهلوی اول، که پی‌آمد شکست سیاسی مشروطه، و رواج اندیشه‌ی تجدد در ایران است، با تحولات جهان سوم که به ناسیونالیسم گراییده است مقارن می‌باشد. از این رو رضاشاه و نخبگان سیاسی همراه او، با آگاهی از جایگاه دین در جامعه‌ی ایرانی، در تلاش بودند تا هویت ایرانی را براساس آموزه‌های ایرانی‌ت خالص پایه‌ریزی نمایند. در

این دوره، سنت‌های ملی و فرهنگ باستانی ایرانی احیا شد، که اقداماتی چون: تأسیس انجمن آثار ملی؛ برگزاری جشن هزاره‌ی فردوسی؛ تأسیس کانون ایران باستان و تأسیس فرهنگستان ایران در همین راستا بود؛ و براساس الگوهای برگرفته از جامعه‌ی ترکیه، اقدام به نوسازی کرد که تناسب چندانی با جامعه‌ی ایرانی نداشت. توجه اصلی رضاشاه در امر ملی‌گرایی، به دوران قبل از اسلام بود (زهیری، ۱۳۸۱: ۱۴۴-۱۴۰).

دوران پهلوی دوم، با مهم‌ترین مسأله‌ی عصر حاضر؛ یعنی، تجدد و نوسازی مواجه بود. در واقع پروژه‌ی جدی نوسازی در دوره پهلوی دوم با انقلاب سفید شاه در سال ۱۳۴۱ ه. ش شروع شد. در این دوره هویت ایرانی، با تعریف دوباره‌ی آن، با عدم توجه به عناصر دینی ادامه یافت و بر سنت‌های باستانی به‌عنوان ارکان اساسی هویت ملی تأکید می‌شد. برگزاری مراسم تاج‌گذاری شاه در سال ۱۳۴۶ ه. ش، و برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی، تغییر تقویم هجری به تقویم شاهنشاهی از جمله‌ی این اقدامات بود.

اما، علی‌رغم فعالیت‌های گسترده در دوران پهلوی دوم برای بدست دادن تعریفی از هویت ملی ایرانی، به علت بحران ناشی از تقابل تجدد و سنت هم‌چنان هویت ملی ایرانی با چالش‌های اساسی مواجه بود. بحرانی که عکس‌العمل‌های مختلفی را به وجود آورد؛ عده‌ای بر ترک الگوهای سنتی تأکید داشتند و گذار از مرحله‌ی دینی به مرحله‌ی علم تجربی را یک ضرورت عقلانی می‌دانستند؛ گروه دیگر با تأکید بر همزیستی سنت و تجدد، به نوسازی براساس الگوهای دینی اعتقاد داشتند. این گروه شامل طیف گسترده‌ای از علما و اندیشمندان اسلامی می‌شد که می‌توان از جلال آل‌احمد، شریعتی و مطهری به‌عنوان سرآمدان این جریان نام برد. این گرایش در سال‌های تکوین نهضت اسلامی ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت.

ج) جایگاه مطهری در مباحث هویت ملی

استاد مطهری، در طول دوران شکل‌گیری نهضت، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی بود. ایشان به واسطه‌ی تماس و سلوک در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، و زندگی در لباس روحانیت، و اشراف به علوم حوزوی چون: فقه، تفسیر، رجال، تاریخ اسلام، عرفان، اخلاق، و فعالیت در دانشگاه با تدریس فلسفه و حکمت اسلامی؛ ارتباط با قشرهای دانشگاهی با شرکت در جلسات و انجمن‌های علمی؛ آشنایی با برخی از



نهضت‌های فکری و روشنفکری در ایران و جهان اسلام؛ اشراف بر تحولات سیاسی و مذهبی جامعه‌ی آن روز ایران؛ آشنایی با تاریخ سیاسی ایران و فرهنگ و تمدن اسلامی؛ تألیف کتب فراوان در حوزه‌ی مسایل سیاسی، فرهنگی و مذهبی ایران؛ شناخت نهضت‌های فکری غالب دوران شاه، مثل: مارکسیسم، ماتریالیسم، روشنفکری غیردینی، قشری‌گری مذهبی و ملی‌گرایی، دارای جایگاه مهمی در مباحث سیاسی و فکری ایران در آن دوره بود، که مباحث هویت ملی نیز بخشی از آن به حساب می‌آمد.

البته مطهری نظریه‌پرداز صرف مباحث هویت ملی نبود، بلکه درد دین‌داری و تلاش گسترده در راه آسیب‌شناسی دین در ابعاد: خود دین، معرفت دینی، جامعه‌ی دینی، دین‌داران و نهادهای دینی؛ او را به طرح مباحث مربوط به هویت ملی، مثل: ملیت، هویت فردی و جمعی، هویت ایرانیان، نژاد، زبان، جغرافیا و ... کشانده بود.

بنابراین، به طور خلاصه باید گفت، هر چند استاد مطهری، در مباحث هویت ملی متخصص نبود، اما به واسطه‌ی توجه خاص وی به مسایل ایران، اسلام و فرهنگ اسلامی، و سرنوشت جامعه‌ی اسلامی، در این‌گونه مباحث، به‌ویژه در پاسخ‌گویی به پرسش‌های موجود، جایگاه مهمی داشت.

مطهری و پرسش‌های هویت ملی

استاد مطهری، که در دوران شاه، به خصوص در دهه‌ی ۳۰ تا انقلاب اسلامی، نقش فعالی در عرصه‌ی فکری و سیاسی جامعه داشت، به طور طبیعی با انواع پرسش‌های هویتی آن دوره درباره‌ی جامعه‌ی ایرانی برخورد می‌کرد که اغلب درباره‌ی ملیت ایرانی، زبان، نژاد و ملی‌گرایی بود. البته بحران هویت در جامعه‌ی ایرانی آن دوره، معمولاً حول سه موضوع عمده‌ی ایرانیت، اسلامیت و غربی شدن می‌گردید؛ لذا، هر مسأله‌ی دیگری، به‌عنوان زیرمجموعه‌ی یکی از محورهای مذکور قلمداد می‌شد. البته محورهای سه‌گانه‌ی فوق نیز دارای ویژگی‌های خاص خود بود، به طوری که برخی، بر عنصر ایرانیت یا بازگشت به فرهنگ باستانی ایران تأکید داشتند؛ و بعضی بر غربی شدن و پذیرش الگوهای تمدن غرب اصرار می‌ورزیدند و هر دو گروه، گاهی اسلام را مانع بزرگی بر سر راه خود می‌دیدند.

مطهری که به جنبه‌هایی از تاریخ و تمدن ایرانی و فرهنگ و تمدن غربی آشنایی داشت، سرچشمه‌های چنین دیدگاهی را به طور کامل می‌شناخت لذا ضمن نقادی

آن‌ها، با استفاده از تعالیم فرهنگ اسلامی به طرح و ویژگی‌های هویت ملی در بعد فردی و جمعی پرداخت.

۱- نقد برخی دیدگاه‌های موجود

استاد مطهری، در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، ابعاد گوناگون هویت ایرانی را مورد بحث قرار می‌دهد؛ و این نشان دهنده‌ی نگرانی عمده‌ی وی از این موضوع است. او، برخلاف نظر آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب - در کتاب «دو قرن سکوت» - قایل به سکوت ایرانیان در دو قرن اول هجرت نیست؛ بلکه واکنش ایرانیان را در برابر اسلام، فوق‌العاده نجیبانه و سپاسگزارانه می‌داند و آن را نشانه‌ی یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی معرفی می‌کند.

به گفته‌ی مطهری: «اسلام برای ایران و ایرانی، در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه‌ای فرو رود، یا آب گوارایی که به کام تشنه‌ای ریخته شود. طبیعت ایرانی به خصوص با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی ایران قبل از اسلام، این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو و حیات گرفته است، و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است (مطهری، ۱۳۷۲ ج: ۶۶۹).

مطهری به دیدگاه برخی مستشرقین، چون سرجان ملکم انگلیسی، که دو قرن اول اسلامی ایران را، به اعتبار این‌که در این دو قرن ایران جزو قلمرو خلافت بوده و از خود حکومت مستقلی نداشته، دوره‌ی سکوت و سکون و احیاناً بردگی ایرانیان نامیده‌اند، توجه دارد و در نقد آن می‌گوید: اگر توده‌ی ایرانی و تحولات فرهنگی و علمی ثمربخش آن‌ها را در نظر نگیریم، و تنها به طبقه‌ی حاکم و افرادی چون ابومسلم خراسانی و حجاج بن یوسف توجه کنیم، چنین قضاوتی درست است؛ اما اگر توده‌ی ملت ایران را؛ یعنی، موزه‌گزاردها و کوزه‌گزاردها را و همان‌هایی که سیبویه‌ها و ابوعبیده‌ها و ابوحنیفه‌ها و آل نوبخت‌ها و بنی شاکه‌ها و صدها خاندان دیگر در نظر بگیریم که استعدادشان توانست در میدان یک مسابقه آزاد شرکت کند و گوی افتخار را برآید و برای اولین بار در تاریخ ایران به‌صورت پیشوای ادبی علمی، مذهبی ملل دیگر در آیند چنین قضاوتی باطل است (مطهری، ۱۳۷۲ ج: ۶۷۱ و ۶۷۲).

مطهری در جای دیگر به پرسش دکتر زرین‌کوب اشاره دارد. زرین‌کوب می‌پرسد: «زبان این قوم (ایرانیان قبل از اسلام)، زبان قومی بود که از خرد و دانش و فرهنگ و ادب به قدر کفایت بهره داشت، با این همه، این قوم که به صد زبان سخن می‌گفتند



وقتی با اعراب مسلمان روبه‌رو گشتند، آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟ (ص ۱۷۱)؛ و خود پاسخ می‌دهد که: «می‌گویند: زبان تازی، پیش از آن زبان مردم نیمه وحشی محسوب می‌شد، و لطف و ظرافتی نداشت؛ معهذاً وقتی بانگ اذان در فضای مُلک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فروماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد، سادگی و عظمت پیام تازه بود، و این پیام تازه قرآن بود که سخنوران عرب را از اعجاز بیان و عمق معنی خویش به سکوت افکنده بود. پس عجیب است که این پیام شگفت‌انگیز تازه، در ایران نیز زبان سخنوران را فرو نیندود و خردها را به حیرت اندازد؟ حقیقت این است که از ایرانیان، آن‌ها که دین را به طیب خاطر خویش پذیرفته بودند، شور و شوق بی‌حدی در این دین تازه می‌یافتند، چنان که آن‌ها را مسحور و بی‌خود می‌ساخت که بر شاعری و سخنگویی وقت خویش را تلف نمی‌آوردند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۰۷ و ۱۰۸).

مطهری در رد دیدگاه آقای زرین‌کوب استدلال می‌کند که: هیچ سندی در دست نیست که خلفا، حتی خلفای بنی‌امیه، مردم ایران را به ترک زبان اصلی خود مجبور کرده باشند، بلکه زیبایی و جاذبه‌ی لفظی و معنوی قرآن، و تعلیمات جهان‌وطنی آن دست به دست هم داد، تا همه‌ی مسلمانان این تحفه‌ی آسمانی را با این همه لطف از آن خود بدانند و مجذوب زبان قرآن گردند و زبان اصلی خود را به محاق فراموشی بسپارند. منحصر به ایرانیان نبود که زبان قدیم خویش را پس از آشنایی با تحفه‌ی آسمانی قرآن فراموش کنند، همه‌ی ملل گرونده به اسلام چنین شدند؛ و اگر کوشش عباسیان که سیاست ضدعربی داشتند نبود، زبان فارسی امروز که با زبان‌های قبل از اسلام متفاوت است پدید نمی‌آمد. خلفای عباسی بهترین مشوق این زبان بودند. آن‌ها مایل نبودند که زبان عربی در میان توده‌ی ایرانی رایج گردد (مطهری، ۱۳۷۲ ج: ۶۷۴). در نهایت مطهری با اشاره به دیدگاه‌های ادوارد براون که درباره‌ی این دو قرن نسبت به ملکم و کلمینتر مارکهم دارای انصاف بیش‌تری است، وجود سلمان فارسی در کنار پیامبر(ص) و در ردیف اهل بیت پیامبر قرار گرفتن او را متذکر می‌شود و سپس درباره‌ی این دو قرن می‌گوید: «از مشخصات این دو قرن این است که شخصیت‌های مسلمان ایرانی، علاوه بر شکفتگی استعداد علمی و فرهنگی و کسب افتخاراتی از این نظر، از جنبه‌ی مذهبی و دینی، خود را به مقام قداست رساندند در حدی که مورد احترام فوق‌العاده‌ی مذهبی ملل دیگر قرار گرفتند» (ص ۶۷۶)، که از این افراد می‌توان

به: نافع، عاصم، ابن کثیر، محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، طاووس بن کیسان، ابوحنیفه، لیث بن سعد، سیبویه، کسایی، فراء، ابوعمیده معمر بن مثنی، اخفش، ابن قتیبه دینوری، ابوحنیفه دینوری، بلاذری، طاهر ذوالیمینین، موسی بن نصیر و دیگران نام برد.

۲- هویت مطلوب از دیدگاه مطهری

استاد مطهری پس از نقد دیدگاه‌های موجود در مورد هویت‌های جمعی و از جمله عناصر هویت ملی خود درباره‌ی هویت مطلوب انسانی در ابعاد فردی، جمعی و ملی آن را مطرح می‌کند. هر چند که مطالب مربوط به هر قسمت در بخشی از آثار ایشان آمده و در این نوشته تلاش شده تا حد امکان به صورت مستقیم ارایه شوند. به هر صورت برای تبیین و فهم دیدگاه مطهری درباره‌ی هویت ملی، باید بحث را از پایه‌ای‌ترین مقوله در این مبحث یعنی هویت فردی آغاز کرد. پس از آن نوبت به هویت جمعی که اشکال مختلفی دارد می‌رسد و سرانجام به بحث اصلی مقاله که هویت ملی است، می‌رسیم.

۲-۱- هویت فردی

هویت فردی در نظر مطهری، در چارچوب دین و اندیشه‌ی دینی معنی دارد؛ یعنی، مطهری، هویت‌یابی واقعی برای انسان را، تنها در تکامل و تعالی انسان به سوی اهداف متعالی می‌داند وی با طرح موضوع انسان کامل، در بیش‌تر مباحث خود در تلاش است تا ویژگی یک انسان مطلوب و کامل را از دیدگاه دین اسلام بیان نماید، به همین منظور ویژگی‌های انسان کامل را از نظر مکاتب دیگر نیز مورد نظر دارد. البته وی وجود جهان‌بینی و ایدئولوژی را برای انسان، برای هویت‌یابی دینی لازم می‌داند (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۱۹-۱۱۴). وی با توجه به ابعاد گوناگون انسان معتقد است: انسان با همه‌ی وجوه مشترکی که با سایر جاندارها دارد، فاصله‌ی عظیمی با آن‌ها پیدا کرده است. انسان موجودی مادی و معنوی است؛ یک سلسله تفاوت‌های اصیل و عمیق با آن‌ها دارد که هر یک از آن‌ها بُعدی جداگانه به او می‌بخشد و رشته‌ای جداگانه در بافت هستی او به‌شمار می‌رود. این تفاوت‌ها در سه ناحیه است:

۱- ناحیه‌ی ادراک و کشف خود و جهان

۲- ناحیه‌ی جاذبه‌هایی که بر انسان احاطه دارد



۳- ناحیه‌ی کیفیت قرار گرفتن و تحت تأثیر جاذبه‌ها و انتخاب آن‌ها (مطهری، ۱۳۷۲ الف: ۱۶).

همین انسان، در نظر مطهری، دارای ویژگی‌های متعالی نظیر: خیر اخلاقی، جمال و زیبایی دوستی، تقدیس و پرستش می‌باشد، و نیز چیزی که در نظر مطهری اهمیت زیادی دارد، نقش مؤثر انسان در ساختن آینده‌ی خویش است؛ یعنی، انسان نقش فعال‌تر، مؤثرتر و گسترده‌تری در ساختن آینده‌ی خویش دارد. نقش انسان، هم آگاهانه است و هم آزادانه؛ یعنی، انسان هم به خود و محیط خود آگاه است، و هم آن‌که با توجه به آینده، به حکم نیروی عقل و اراده می‌تواند آزادانه آینده‌ی خویش را به هر شکل که خود بخواهد انتخاب کند (مطهری، ۱۳۷۲ الف: ۳۲).

مطهری ضمن این‌که عواملی چون وراثت، محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط اجتماعی و تاریخ و عوامل زمانی را محدود کننده‌ی دایره‌ی عمل و در نهایت تحدید کننده‌ی هویت انسان می‌داند، بر آن است که در عین حال او قدرت طغیان علیه این محدودیت‌ها را دارد، و می‌تواند خود را از قید حکومت این عوامل رها سازد. بنابراین، در نظر ایشان: انسان در عین این‌که در اجتماع زندگی می‌کند، تحت تأثیر برخی قیود اجتماعی است، به علت داشتن قدرت، اختیار و عقل، می‌تواند اصالت و هویت خود را حفظ کند (صص ۳۹-۳۶).

در نظر مطهری، در انسان آگاهی‌هایی وجود دارد، که باعث پیشرفت و تکامل او به سوی سعادت است؛ آگاهی‌هایی چون: خودآگاهی نظری، جهانی، فلسفی، طبقاتی، ملی، انسانی، عرفانی و پیامبرانه که شکل دهنده‌ی آگاهی هویتی او هستند. او در این باره می‌گوید: «دعوت به خودآگاهی و این‌که خود را بشناس، تا خدای خویش را بشناسی، خدای خویش را فراموش مکن که خودت را فراموش می‌کنی، سرلوحه‌ی تعلیمات مذهب است» (ص ۵۵).

بنابراین، در نظر مطهری، هویت فردی انسان، به‌عنوان موجودی اجتماعی و متمایز از موجودات دیگر، در قابلیت‌ها، آگاهی‌ها، و کمالات انسان نهفته است. یعنی، با توجه به عقل، اختیار و علم و در نهایت تلاش انسان برای وصول به حق تعالی می‌توان برای انسان، هویت مطلوب فردی تعریف کرد که در آن دین و ایمان دینی دارای جایگاهی اساسی است.

۲-۲- هویت جمعی مطلوب مطهری

مطهری هویت جمعی را در چارچوب جامعه و امت جست‌وجو می‌نماید. وی از میان نظریات اصالت جامعه یا فرد، نظریه‌ای را قبول دارد که در آن هم به اصالت فرد و هم جامعه تأکید دارد و بر آن است که بنابراین نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده‌ای در جامعه پدید آمده است (مطهری، ۱۳۷۲ ب: ۲۹)، و در آن روح جدید، شعور، وجدان، اراده و خواست جدید پدید آمده است که علاوه بر شعور، وجدان، اراده و اندیشه فردی افراد، بر شعور و وجدان افراد نیز غلبه دارد (ص ۲۹). وی با اشاره به آیهی «زینا لكل امة عملهم» (عمل هر امتی را برای خود آن‌ها زیبا قرار دادیم) (انعام: ۱۰۸)، بر آن است که این آیه دلالت می‌کند که یک امت، شعور واحد، معیارهای واحد و طرز تفکر خاص پیدا می‌کند و فهم و شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است، و قرآن نیز برای امت‌ها سرنوشت مشترک، نامه‌ی عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قایل است و به بیان دیگر: قرآن زندگی جمعی و اجتماعی را دارای نوعی حیات می‌داند و به آن اهمیت زیادی می‌دهد تا آنجا که به گفته‌ی مطهری، از نظر قرآن نه تنها افراد هر کدام کتاب و نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه‌ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده و شاعر و مکلف و قابل‌تخاطب هستند (ص ۳۱). از این‌رو وجود درد مشترک یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هویت جمعی و هویت‌یابی جامعه‌ها است.

۳- هویت ملی، عناصر و مؤلفه‌های آن از دیدگاه مطهری

طرح مباحث مربوط به هویت در سطح فردی و جمعی و عوامل و عناصر آن، به مثابه‌ی مقدمه‌ای برای ورود به بحث هویت ملی در دیدگاه مطهری است. به عبارتی میان این سطوح هویت نوعی پیوستگی اندام‌وار وجود دارد. در شکل‌گیری و پیدایش هویت ملی عواملی چون؛ شکل‌گیری ملت و عوامل آن، نژاد، جغرافیا، زبان، سنت‌ها از دیدگاه استاد مطهری مهم ارزیابی شد که هر یک به تفصیل بررسی می‌شوند.

۳-۱- درد مشترک و ملیت

مطهری یکی از عناصر مهم سازنده‌ی هویت ملی را ملیت می‌داند که وجود درد مشترک در ملت‌ها عامل شکل‌گیری آن است. از دیدگاه مطهری پیدایش ملیت و نقطه‌ی بروز آن مصادف با ظهور ناسیونالیسم است. او می‌گوید:



پیدا شدن و تولد ناسیونالیسم ملت‌ها کاملاً مصادف با زمانی بوده است که توده‌ی مردمی یک احساس درد یا خلأ عمومی و مشترک کردند و در ایران ناسیونالیسم یا احساس جمعی ملیت از زمانی متولد شد که نهضت تحریم تنباکو به راه افتاد؛ یعنی، آن زمانی که جماعتی از مردم ایران احساس درد استعمار کردند. پس می‌توان گفت: احساس ملیت یا وجدان جمعی در میان مردم زمانی متولد می‌شود که درد و طلب مشترکی در آن جمع به وجود آید (مطهری، ۱۳۷۲ ج: ۳۳).

ماهیت این درد مشترک در دیدگاه مطهری، درد از ظلم و تجاوز و استعمار و طلب عدالت و آزادی است؛ یعنی، عامل مشترک در همه‌ی دردها و آرمان‌های ملی که موجب ملت‌های جهان شده همین احساس وارده نفی ظلم و طلب عدالت است (ص ۳۳). به همین جهت، جنبش‌ها و حرکات‌های حاصل از درد و طلب مشترک، همواره داعیه حق‌پرستی، عدالت‌خواهی و آزادگی، حکومت، بهره‌وری جدید و تصاحب منافع و مطامع خود را دارند، که در نظر مطهری، این امر ریشه در مذهب و جهان‌بینی آن‌ها دارد.

بنابراین، از دیدگاه وی، وجود درد و طلب مشترک، عامل اصلی سازنده ملیت است و می‌تواند عامل تشکل، وحدت و هویت‌یابی آن‌ها شود؛ و ملتی که پویا و زنده نگهداشته شده است، به عوامل دیگری چون: زبان، سنن، نژاد و شرایط جغرافیایی معنا و هویت می‌دهد. لذا، وی می‌گوید:

بدیهی است که این عوامل اساسی و جوهری، یک‌بار که در مردمی القا شد، و احساس و وجدان مشترکی پدید آمد، روح و زیربنای ملیت آماده می‌شود، و این روح و زیربنا نیازمند قالبی است که همان حدود و ثغور مادی و طبیعی و قراردادی یک ملت را می‌سازد (ص ۳۶).

لذا، می‌گوید:

برای ما ایرانی‌ها نیز از طرف دیگر مسأله‌ی ملیت یک موضوع روز است، ما اگرچه ملیت و وطن‌مان در معرض هجوم و تجاوزی قرار نگرفته است، مع‌ذالک اختلاف و تناقض در تلقی افراد نسبت به ملیت ایرانی وجود دارد (ص ۱۸).

این تناقض، در نظر ایشان، درباره‌ی تلقی ملیت مربوط به دوران پیش از ورود اسلام با دوران بعد از آن است، و پرسش اساسی درباره‌ی ملیت ما این است که: آیا ایرانیان ملتی باستانی و پیش از اسلامی هستند یا اسلامی؟ چه ملت‌هایی نسبت به ما خودی و چه ملت‌هایی بیگانه هستند؟

مطهری با طرح این پرسش‌ها و بحث درباره‌ی تاریخچه‌ی ناسیونالیسم، به تعریف خاص خود از آن دست می‌یابد: «ناسیونالیسم یا احساس ملی، عبارت است از: وجود احساس مشترک یا وجدان مشترک و شعور جمعی در میان عده‌ای از انسان‌ها، که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند» (ص ۲۲). وی از احساس ملی یا ناسیونالیسم، به وجدان جمعی تعبیر می‌کند که در درون افراد جامعه حضور دارد و باعث ارتباط و دلبستگی میان آن‌ها و تاریخ گذشته‌ی ایشان می‌شود.

۳-۲- زبان، نژاد، سنن، اقلیم و جغرافیا

مرحوم مطهری علاوه بر درد مشترک زبان، نژاد، سنن و جغرافیا را نیز جزء عناصر قوام دهنده‌ی ملیت برمی‌شمارد؛ او در مورد زبان، عقیده دارد که اگر به گذشته‌ی ملت‌ها مراجعه کنیم، عامل زبان مشترک نه یک عنصر سازنده است، بلکه محصول ملیت است. به عبارت دیگر، در نظر او هر چند زبان افراد در تشکیل ملیت نقش مهمی را دارد، اما زبانی که حاصل تکون یک ملت است با زبان فردی و ابتدایی آن‌ها تفاوت زیادی دارد. لذا، می‌تون گفت زبان ملت‌ها، پس از جمع شدن و پیوند یافتن آن‌ها در سرزمین معینی، تکامل پیدا می‌کند و دچار تحولات زیادی می‌شود.

مطهری با اشاره به تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناختی بر آن است که همه‌ی نژادهای بشری، در صورت فراهم شدن شرایط اجتماعی لازم و کافی، می‌توانند به شرایط مطلوب زندگی دست یابند، و برای اثبات نظر خود، به وضعیت اعراب قبل و بعد از اسلام اشاره می‌کند که با توجه به شرایط محیطی، اعتلا یافته یا انحطاط پیدا کردند و به این نتیجه می‌رسد که: «مختصات نژادی، اصالت دایمی و لایزال نداشته بلکه در تحت شرایط اجتماعی و اخلاقی دیگری، می‌توان آن‌ها و نقش و اثر آن‌ها را تغییر داد» (ص ۲۳). لذا، عوامل نژادی می‌تواند هم عامل پیشرفت یک ملت، و هم عامل عقب‌ماندگی آن گردد؛ هر چند مطهری اعتقاد دارد که خصوصیات نژادی، اغلب پیش از آن‌که عامل ربط دهنده و پیوند شونده و مایه‌ی استحکام وجدان جمعی و همبستگی ملی گردند، یا جدایی و تنافر می‌آفریند یا ملیتی را ضعیف و ناپایدار می‌سازد (ص ۲۳).

نظر مطهری درباره‌ی سنن هم، شبیه زبان و خصوصیات نژادی است، و لذا، سنن هم در نظر وی محصول فعالیت ارادی و آگاهانه‌ی انسان‌های گذشته هستند تنها در صورت موجودیت ملیت و وجدان جمعی امکان انتقال نسل به نسل و بقای آن‌ها موجود است؛ تا ملیت و وجدان جمعی نباشد، سنت‌های فرهنگی منتقل نمی‌گردد. پس

سنت‌های ملی موجود هم، خود محصول ملیت است و حیات و فعالیت آن‌ها، نه مایه و پایه‌ی آن (ص ۲۴).

از دیدگاه مطهری تأثیر شرایط اقلیمی و طبیعی نیز، در ملیت‌ها - در طول تاریخ - دچار تحول بوده است؛ بدین صورت که در اولین مراحل تکوین و تکامل جامعه‌ی انسانی، وابستگی‌های افراد به هم، ناشی از غرایز درونی یا عوامل طبیعی و محیطی بود. این عوامل، در اجتماعات اولیه در بافت وجدان جمعی عاملی اساسی بودند، ولی در جوامع تکامل یافته که عناصر دیگری بر روی روابط وجدانی و اجتماعی افراد انسانی اثر می‌گذارند، نقش شرایط اقلیمی و طبیعی ناچیزتر می‌گردد، و با گسترش روزافزون جوامع انسانی بسیار کم‌رنگ می‌گردد.

بنابراین، استاد مطهری با بررسی نقش عناصر سازنده‌ی هویت ملی؛ یعنی، زبان، خصوصیات نژادی، سنن و فرهنگ‌ها و شرایط اقلیمی، بدین نتیجه می‌رسد که هیچ کدام از این‌ها در ساخت ملیت نقش اساسی و پایدار نداشته، و لذا اصالت ندارند. تنها می‌توان گفت آن‌ها در پیدا شدن شعور ملی نقش لحظه‌ای و موقتی دارند که نمونه‌های آن را در مبارزات طبقاتی و مذهبی ملت‌های جهان می‌توان سراغ گرفت. حتی امروزه، مفهوم استقلال سیاسی براساس مرزبندی‌های جغرافیایی نیست، بلکه براساس دسته‌بندی‌های جهانی یا منطقه‌ای و منافع و مصالح ملی است که در آن عواملی چون: زبان، سنن، نژاد و غیره نقش چندانی ندارند (صص ۲۶ و ۲۷). بنابراین، به بیان مطهری: «عوامل متعارف زبان، فرهنگ و سوابق تاریخی و نژادی، گرچه در مبادی تکوین یک ملت مؤثرند، ولی نقش اساسی و همیشگی ندارند. بدین جهت است که گفته می‌شود نقش این عوامل اصالت ندارد و تنها جنبه عرضی دارد» (ص ۳۱). از این نظر مطهری به این نتیجه می‌توان رسید که در دیدگاه وی، عوامل فوق جزو عناصر اصلی سازنده‌ی هویت ملی هیچ ملتی نمی‌باشد، زیرا نمی‌توانند نقش اساسی و دایمی از آن خود داشته باشند، و تنها به‌عنوان عوامل کمکی در هویت ملی و تقویت ملیت نقش دارند.

۳-۳- دین مهم‌ترین مؤلفه ملیت و هویت ملی

با ملاحظه‌ی دیدگاه‌های مطهری و نظر قرآن درباره‌ی عوامل سازنده‌ی ملیت، به این نتیجه می‌توان رسید که از نظر وی، برای یافتن مقوم اصلی ملیت و هویت ملی، باید بر عنصر مهم‌تر و اصلی‌تری چون دین و مذهب تکیه کرد. مطهری در تبیین این عنصر در هویت ملی ایرانی، رهیافتی دو پایه دارد. از یک سو، به تبیین دیدگاه اسلام براساس

مبانی قرآنی در مورد پدیده‌ی ملت و ملیت می‌پردازد و از سوی دیگر با نگرشی تاریخی توجه ایرانیان به اسلام و نقشی را که اسلام در خودیابی ایرانیان داشته‌اند، برجسته می‌سازد. به همین خاطر، برای بررسی ماهیت هویت ملی ایرانی، به قرن‌ها پیش؛ یعنی، ورود اسلام به ایران توجه کرده و هویت ملی ایرانی را در ارتباط مستقیم با مسلمان شدن ایرانی‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد: بنابراین ابتدا به بررسی دیدگاه او درباره‌ی رابطه‌ی اسلام و ملیت می‌پردازیم و سپس به اهمیت تاریخی اسلام در شکل دادن به هویت ایرانی از دیدگاه ایشان اشاره می‌کنیم.

۳-۱- رابطه اسلام و ملیت از دیدگاه مطهری

مطهری با اشاره به ماهیت جنبش‌های رهایی بخش اسلامی، ابتدا به تعریف ملت از نظر قرآن می‌پردازد: ملت در اصطلاح قرآن به معنای راه و روش، و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی به مردم عرضه شده است؛ مثلاً در آیه‌ی «مله ایکم ابراهیم»، ملت مورد نظر، راه و روش حضرت ابراهیم است. او به نقل از راغب می‌گوید: علت این‌که یک طریقه‌ی الهی ملت نامیده شده است این است که از طرف خداوند املا و دیکته شده است (ص ۳۶). پس از نظر قرآن، یک مجموعه‌ی فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می‌شود و لذا، ملت با دین یک معنا دارد، با این تفاوت که یک چیزی به اعتباری دین و به اعتباری دیگر ملت نامیده می‌شود؛ در اعتبار دوم، چون آن از طرف خدا به پیامبر املا می‌شود و پیامبر آن را به مردم ابلاغ می‌نماید و مردم براساس آن رهبری می‌شوند، ملت نامیده می‌شود (صص ۵۶ و ۵۷) که با توجه به این محتوا می‌توان ملت را با کلمه‌ی مکتب یکی دانست؛ زیرا مکتب هم، معمولاً به روش و مسلک نزدیک‌تر است.

این تعریف از ملت، با تعاریف مصطلح علمی که در آن عناصر: تاریخ، زبان، قانون، سنن، جغرافیا و غیره دخیل هستند، تفاوت زیادی دارد؛ زیرا مبنای ملت در نظر قرآن رفتار براساس یک شیوه‌ی مشترک اعتقادی و دینی برای رسیدن به اهداف متعالی است، و اساس رهایی ملت‌ها و رسیدن آن‌ها به کمال، بر ایمان به حقانیت الهی استوار می‌باشد.

استاد مطهری، با استناد به آیات مختلف قرآن چون: «و همگی به رشته دین خدا چنگ زده و به راه‌های متفرق - مدعیان دین‌ساز نروید و بیاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید. خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به



لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید در صورتی که در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را نجات داد چنین خداوند آیاتش را برای راهنمای شما بیان می‌کند، باشد که به مقام سعادت هدایت شوید. (آل عمران، ۳) (۱). و آیهی «ای مردم ما همه شما را نخست از زن و مرد آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید و به واسطه نسب به یکدیگر فخر نکنید که نسب مایه افتخار نیست بلکه بزرگواری و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند و خدا از حال شما کاملاً آگاه است» (هجرات، ۴۹) (۲)، بیان می‌کند که از نظر قرآن و اسلام، عوامل زبان، تاریخ، جغرافیا و سنن عوامل قوام دهنده‌ی ملت‌ها نیستند و در پیشرفت و پس رفت آن‌ها نیز نقش اساسی ندارند، بلکه بنای ملیت را و عامل سازنده‌ی وجدان مشترک را در ایمان به خدا و جهاد با نفس می‌داند (ص ۴۰). و لذا، می‌توان گفت درد مشترک ملت‌ها در نظر قرآن درد رهایی از قید اسارت‌ها و بندگی‌های دنیایی و نیل به آزادی واقعی است. بنابراین، بنای رهایی‌بخش انسان، بر ایمان به حقانیت و مظلومیت خود از یک طرف و ضعف و تزلزل و بطلان دستگاه‌های اربابی روزگار از طرف دیگر است. اسلام به پیروان خود می‌گوید که این اختلاف رنگ‌ها، نژادها و زبان‌ها که در ملت‌های روی زمین می‌بینی و آن‌ها را ملاک جدایی و تفرقه ساخته‌اند، چیزی اصیل و جوهری نیست. در مجموع آن مردمی عزیز و شریف‌ترند که در راه تکامل انسانیت قدم بردارند (ص ۳۹).

مطهری با توجه به مقیاس اسلام و قرآن درباره‌ی ملت و ملیت، به انتقاد از نحوه‌ی ملت‌پرستی عصر حاضر پرداخته و آن را خلاف تعالیم اسلامی، مانع بزرگ رشد جامعه‌ی مسلمانان، مانع وحدت اسلامی، عامل تقابل ملل اسلامی و تفرقه میان آن‌ها می‌داند، هر چند به نتایج مثبت احساسات ملی و ناسیونالیستی در استقلال‌یابی برخی ملل اسلامی توجه دارد، اما بر آن است که ظهور و ترویج ناسیونالیسم، اندیشه‌ی استعمار برای ایجاد تفرقه میان ملل مسلمان و جلوگیری از وحدت و یکپارچگی آن‌ها بود، و بیان می‌کند که ما به حکم این‌که پیرو یک آیین و مسلک و یک ایدئولوژی به نام اسلام هستیم، یک ملت واحد اسلامی هستیم، که در آن عنصر قومیت و ملیت در معنای مصطلح، اهمیتی ندارد (ص ۵۲). و ادعای جدا بودن خون‌ها و نژادها را خرافه‌ای بیش نمی‌داند؛ زیرا اختلاط ملت‌ها را در طول تاریخ به قدری زیاد می‌داند که اکنون دیگر نمی‌توان از نژاد خالص خاصی سخن به میان آورد. وی پس از بحث طولانی به دو نتیجه‌ی مهم می‌رسد: اول این‌که از نظر احساسات ملی و عواطف قومی هر چیزی

که از وطن برخاست یا وارد یک سرزمین شد جنبه‌ی ملی پیدا نمی‌کند، بلکه باید دید آن ملت آن چیز را به رغبت پذیرفته‌اند یا به زور و اکراه، دوم این‌که در دین اسلام، ملیت و قومیت، به معنای امروزی، اعتباری ندارد، چون در این دین همه‌ی ملت‌ها و اقوام یکسان هستند و ملاک برتری آن‌ها ایمان و تقوای الهی است نه عوامل دیگر (صص ۶۶ و ۶۷).

۳-۲-۳- اسلام و هویت ایرانی در گذر تاریخ

از نظر مطهری، مهم‌ترین حادثه‌ی تاریخ ایران، ورود اسلام و خدمات آن به ایران است. اسلام با ورود خود به ایران، ضمن از بین بردن تشتت آرا و تکرر عقاید مذهبی، وحدت عقیدتی و دینی را جای‌گزین آن کرد، که در آن فکر واحد، آرمان واحد و ایده‌آل واحد به وجود آمد. اسلام حصار سیاسی و مذهبی گرداگرد ایران را در هم شکست، تا امکان شکوفایی استعداد ایرانی فراهم گردد، به طوری که مطالعه‌ی تاریخ ایران نشان می‌دهد، چنان شور و هیجان علمی و فرهنگی در ایرانیان پدید آورد، که آن‌ها را در اوج قله‌های علمی و حتی مرجعیت دینی قرار داد (ص ۳۶۰).

بنابراین، می‌توان خدمات اسلام را به ایران، موارد مهمی چون شناسایی واقعیت ایرانی به خودش، شکوفایی نبوغ ایرانی، از بین رفتن خرافات ثنوی دینی و قرار دادن ایرانی در اوج افتخارات جامعه‌ی اسلامی دانست. به گفته‌ی مطهری: «اسلام استعداد و نبوغ ایرانیان را هم به خودشان نشان داد و هم به جهانیان و به تعبیر دیگر: ایرانی به وسیله‌ی اسلام خود را کشف کرد، و سپس آن را به جهانیان شناساند» (ص ۳۶۳).

از نظر مطهری در سال‌های پایانی سلسله‌ی ساسانی، هویت ایرانی علی‌رغم غنای فرهنگی و سوابق تمدنی ایران آن روز، دچار بحرانی بزرگ شده بود که تنها با ارمغان اسلام برطرف گردید و هویت جدیدی با معانی نوین به عنصر ایرانی بخشید.

به عقیده‌ی مطهری عامل اساسی هویت‌یابی ایرانیان را می‌توان گرایش به اسلام و تشیع دانست، از نظر وی، این گرایش دارای سه علت اساسی است: اول؛ خسته شدن مردم از حکومت ساسانیان، دوم؛ عدم کارآیی دین زرتشت و ادیان آن روز و سوم؛ جاذبه‌های معنوی و عظمت واقعی اسلام. از این میان، عامل سوم، بیش از دو عامل قبلی دارای اهمیت بود؛ یعنی، اسلام به‌عنوان یک دین رهایی‌بخش با خصوصیات روحی و اخلاقی ایرانیان بسیار متناسب بود و سازگاری داشت.



باید توجه داشت که استاد مطهری، در بیان علت گرایش ایرانیان به تشیع، تمامی عوامل ناسیونالیستی را رد می‌کند. لذا، داستان‌هایی چون ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو را کذب محض می‌داند و قبول ندارد که عنصر ایرانی برای مقابله با عرب‌ها تشیع را اختراع کرده باشد تا بتواند آیین کهن خود را در قالب تشیع زنده کند. در نظر وی، در میان اقوام مسلمان، ایرانیان بیش از دیگران نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان داده‌اند، هر چند اکثریت مردم ایران از دوران صفویه به بعد شیعه شدند، اما این روشن است که ایران از هر جای دیگری برای تشیع مناسب‌تر بود؛ و لذا، به نظر مطهری «علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدن‌شان یک چیز است، ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم‌گشته‌ی خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی با هوش بودند و به‌علاوه سابقه‌ی فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند؛ به همین دلیل، توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیش‌تر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیش‌تری یافت؛ یعنی، ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند، فقط خاندان رسالت بودند که پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند» (ص ۱۳۶)، و نیز می‌توان گفت: ایرانی که قرن‌ها تحت ظلم و محرومیت بود، انتظار عدل و مساوات حقیقی را می‌طلبد و آن را در کسانی می‌دید که بدون هیچ‌گونه تعصب، اجرا می‌کردند و آن‌ها تنها خاندان نبوت بودند؛ یعنی، خاندان رسالت، پناهگاه عدل اسلامی به خصوص از نظر مسلمانان غیرعربی بودند.

بنابراین، در نظر استاد مطهری، علت حقیقی گرایش ایرانیان به اسلام و تشیع، جست‌وجوی عدل واقعی اسلامی، و یافتن آن در خاندان رسالت بود؛ زیرا، این خاندان تنها کسانی بودند که بدون ملاحظات قومی، خونی و غیره به اجرای عدالت می‌پرداختند.

بنابراین، مطهری، عناصر اصلی هویت ایرانی را تنها در گرایش به اسلام و تعالیم اسلامی می‌داند؛ یعنی، عنصر ایرانی، وقتی به معنای واقعی دارای هویت شد که اسلام در قلوب آن‌ها رسوخ کرد، و از آن‌ها انسان‌هایی متعالی و رو به تکامل واقعی ساخت. لذا، از دید مطهری، در درجه‌ی اول، عامل هویت‌یابی ایرانیان را می‌توان گرایش آن‌ها به اسلام و سپس خدمات شایان آن‌ها به اسلام دانست.



جمع‌بندی

در میان گرایش‌های مختلف هویت ملی ایرانی، استاد مطهری در زمره‌ی علما و روشنفکران مذهبی است، که بر دو مؤلفه‌ی اسلامی و ایرانی هویت ملی تأکید دارد. در نظر استاد مطهری، تعریف و ماهیت هویت ملی با تعاریف رایج محافل علمی تفاوت بارزی دارد. ایشان بر اهمیت و نقش مذهب به‌عنوان اصیل‌ترین عنصر در هویت ملی تأکید دارد، و بقیه عناصر را در قالب دینی و مذهبی معنا و هویت می‌دهد؛ پس در نظر وی عناصر غیردینی نقش ثانوی دارند.

این دیدگاه مطهری درباره‌ی هویت ملی، به نظر ایشان درباره‌ی ملیت نیز قابل تطبیق است؛ یعنی، از نظر او عناصر گوناگون ملیت چون: زبان، نژاد، سنن، جغرافیا و غیره اصالت دائمی نداشته، و در قوام ملیت نقش اساسی ندارند، بلکه آنچه عنصر قوام دهنده‌ی ملیت است، وجود درد مشترک در انسان‌ها می‌باشد که آن درد ظلم و بی‌عدالتی و طلب عدالت و آزادی است.

و در نهایت این‌که از دیدگاه مطهری، ایرانیان با گرایش به اسلام، ضمن این‌که هویت گذشته‌ی خود را از حفظ کرده‌اند، با جذب تعالیم متعالی و روح‌بخش اسلام، و با بهره‌گیری از ویژگی‌های اخلاقی فرهنگ ایرانی، به بارور کردن فرهنگ و تمدن اسلامی پرداختند و توانستند با تحکیم هویت ایرانی، به هویت دینی خود نیز معنای جدیدی بدهند.

شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



یادداشت‌ها :

- ۱- «واعتصموا بحبل الله جمعیاً ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کتمت اعداء فآلف بین قلوبکم و کتم علی شفا حفره من النار فانقذکم».
- ۲- «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرهکم عندالله اتفیکم».

منابع :

- ۱- برزگر، ابراهیم (۱۳۷۹): «صراط، ضابطه‌ی هویت در اندیشه‌ی ورزی امام خمینی (ره)»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۵، صص ۱۵۸-۱۳۵.
- ۲- بهشتی، علی‌رضا (۱۳۷۹): «فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها (میزگرد)»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۴، صص ۶۱-۱۱.
- ۳- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹): «فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها (میزگرد)»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۴، صص ۶۱-۱۱.
- ۴- کرجی، علی (۱۳۷۵): اصطلاحات فلسفی و تفاوت آن‌ها با یکدیگر، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم.
- ۵- حاجیانسی، ابراهیم (۱۳۷۹): «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۵، صص ۲۲۸-۱۹۳.
- ۶- روپسینگه، تومار (۱۳۷۹): مدرنیزاسیون و خشونت، ترجمه‌ی اصغر افتخاری، تهران: سفیر.
- ۷- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸): دو قرن سکوت، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۸- زهیری، علی‌رضا (۱۳۸۱): انقلاب اسلامی و هویت ملی، قم: انجمن معارف اسلامی ایران.
- ۹- الطایی، علی (۱۳۷۸): بحران هویت قومی در ایران، تهران: شادگان.
- ۱۰- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷): انسان کامل، تهران: صدرا.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۲ الف): انسان در قرآن، تهران: صدرا.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۲ ب): جامعه و تاریخ، تهران: صدرا.
- ۱۳- _____ (۱۳۷۲ ج): خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ نوزدهم، تهران: صدرا.
- ۱۴- _____ (۱۳۷۵): تکامل اجتماعی انسان، تهران: صدرا.
- ۱۵- معمار، رحمت‌الله (۱۳۷۸): «سنجش گرایش به هویت تاریخی»، تهران: اداره‌ی کل مطالعات مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌های سازمان صدا و سیما، منتشر نشده.
- ۱۶- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸): پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۷- همتی، ماندانا (۱۳۷۸): «زبان و هویت فرهنگی، به نقل از بهروز گرانپایه»، مجموعه‌ی فرهنگ و جامعه، ش ۱، صص ۱۲۳-۱۰۹.
- ۱۸- یوسفی، علی (۱۳۷۹): «فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها (میزگرد)»، فصلنامه‌ی مطالعات ملی، ش ۴، صص ۶۱-۱۱.